

Ministry of Education
Tehran

ZAHIR FARYABI :

KHAN, Ghulam Mustafa : Diwan-i-Zahir and its authorship.
Sind U. Research J., arts series 1 (1961), pp. 1-4.

KULIEV, B. Ch. : Zakhir Far'yabi (k voprosu o gode rozhde-
niya). (Zahir Fariabi, on the problem of his year of
birth). *NAA 1965 (6), pp. 145-146.*

ZÂHIRUDDÎN FÂRYÂBÎ

85-930370

Fâryâbi, Zâhir al-Dîn, d. 1201 or 2.
(Divân-i Zâhir al-Dîn Fâryâbi)

دیوان ظہیر الدین فاریابی - چاپ ۲ -

[Tehran] : کتابفروشی فروغی، ۱۳۶۱.

372 p. ; 25 cm.

Poems.

In Persian.

کتابفروشی فروغی

هنر، علی محمد (ناقد و توصیف کننده)

۸۸۹ - «سیری در دیوان ظہیر»

فاریابی»، آینه پژوهش، پیاپی ۸۳ ص ۲۵-۳۵،

فارسی، کتابنامه: ۳۵ و به صورت زیرنویس.

کد پارسا: A۶۴۶۹۸ Zahir-i Faryabi

عنوان متن نقد شده:

دیوان ظہیر الدین فاریابی، امیر حسن یزدگردی

[تصحیح و تحقیق]

کتابفروشی فروغی دیوان ظہیر الدین فاریابی

است که در منابع دیگر یافت نمی‌شود. *تاریخ طبرستان و رویان و مازندران* در ۱۸۵۰ م در پترزبورگ به صورت بسیار علمی از روی چندین نسخه توسط برنهارد دارن به طبع رسیده است. چاپهای دیگری نیز از آن منتشر شده است. از آثار دیگر وی *تاریخ گیلان و دیلمستان* که این اثر با تصحیح دکتر منوچهر ستوده در ۱۳۴۷ ش چاپ و منتشر شده است و در آن حوادث تاریخی تا ۸۹۴ ق تحریر یافته است؛ *تاریخ جرجان وری* (که به او منسوب است)؛ *دیوان شعر*.

منابع: مقدمه، *تاریخ طبرستان و رویان و مازندران*، برنهارد دارن؛ *دایرة المعارف اسلامی*، ۴۲۹/۱۵؛ *قیام شیعی سرگردان*، یعقوب آژند، ۵۱؛ *تاریخ جنبشهای مذهبی در ایران*، حقیقت، ۱۰۸۵/۳؛ *حیب السیر*، خواندمیر، ۱۰۷؛ *ریحانة الادب*، ۲۸۷/۵؛ *مستدرک اعیان الشیعه*، ۱۰۸۱/۸. حسین سرمد محمدی

ظهرالدین همدانی ← ابراهیم همدانی، ظهرالدین

ظهر فاریابی، ظهرالدین ابوالفضل طاهر بن محمد فاریابی سخن سرای بزرگ قرن ۶ هجری قمری. وی در نیمه اول قرن ششم در شهر فاریاب، از حوالی بلخ در راستای خراسان قدیم متولد شد. محل جغرافیایی شهر فاریاب را می‌توان با خیرآباد کنونی تطبیق داد. وی دوران کودکی و نوجوانی را در شهرهای فاریاب و نیشابور به کسب علم و دانش سپری کرد. فاریاب را به شکل: فیریاب، پاریاب، بارباب و باراب نیز ضبط کرده‌اند (*مقدمه دیوان ظهر*، هفتاد و پنج). در ۵۷۷ ق به شهر نیشابور آمده بود و دوران شاعری خود را با مدح عضدالدین طغانشاه پسر مؤیدآی به در آن شهر آغاز کرد و تخلص «ظهر» را برای خود برگزید. در ۵۸۲ ق شایعه شده بود که طوفان شن بسیار سختی روی خواهد داد و ظهر با آگاهی و دانشی که در علم نجوم یافته بود، این شایعه را مردود شمرد و رساله‌ای در این مورد نوشت اما این رساله مورد توجه طغانشاه قرار نگرفت و ظهر رنجیده خاطر از این بی‌توجهی، از خراسان خارج شد. و به سوی اصفهان رفت. گفته شده است. در دورانی که در شهر نیشابور به سر می‌برد، شاگرد استاد رشیدی سمرقندی بوده است. وی در شهر اصفهان به خدمت صدرالدین خجندی رسید ولی از او هم چندان توجهی ندید و پس از یک سال و نیم تا دو سال اقامت در آن شهر، در ۵۸۶ ق اصفهان را ترک و قصد مازندران کرد. در مازندران سپهبد اردشیر حسن باوندی (از خاندان باوندی طبرستان) ظهر را مورد عنایت قرار داد و پس از

لحاظ مذهبی دوازده امامی بوده است و مانند بقیه سرداران که اکثر پیشه ور بوده‌اند، وی هم دکان دار بوده است و این از گفتگوی وی با حیدر قصاب که در *مجموع فصیحی* ضبط است برمی‌آید.

منابع: *تذکره الشعراء*، دولتشاه سمرقندی، ۲۱۲؛ *مجموع فصیحی*، فصیح احمد خوافی، ۹۲؛ *مطلع سعیدین و مجمع بحرین*، کمال سمرقندی، ۲۸۲؛ *زبده التواریخ*، حافظ ابرو، ۲۸۲؛ *حیب السیر فی اخبار افراد بشر*، خواندمیر، ۳۶۵/۳؛ *روضه الصفا*، میرخواند، ۶۲۰/۵؛ *قیام شیعی سرداران*، آژند، ۱۸۶. رجبعلی یحیایی

ظهرالدین مرعشی (۸۱۵ - ۸۹۲ ق)، فرزند سید نصیرالدین از اجداد سید قوام الدین مرعشی (معروف به میربزرگ، مؤسس سلسله مرعشیان یا سرداران مازندران) که در شهر ساری به دنیا آمد. نسب وی از طرف مادری به کیا جلالیان و از طرف پدری به مرعشیان می‌رسد. سیدظهرالدین مورخ نامدار و امیر گیلانی از سادات مرعشی پیرو مذهب تشیع و صوفی به شمار می‌رود. جدش قوام الدین (م ۷۸۱ ق) از سال ۷۶۰ ق و پدرش، عمو و عموزاده‌هایش به طور متناوب در نواحی آمل و ساری و دیگر قسمت‌های مازندران حاکمیت داشته‌اند. سید در خدمت سلسله کیانیان گیلان به مقامات مختلف کشوری و لشگری دست یافت که مشاغل مهمش را در دو اثر معروف خویش، *تاریخ رویان و مازندران*، *تاریخ گیلان و دیلمستان* ذکر کرده است. حتی در ۸۸۱ ق که سید ظهر الدین *تاریخ طبرستان* را می‌نگاشته، هنوز سلطنت در اختیار خاندان مرعشی بوده است. کارکیا سلطان محمد، پادشاه گیلان او را به مأموریت‌های جنگی می‌فرستاد و ملک بازارگاه گیلان در تصرف او بود. در نهایت در ۸۷۸ ق از جانب کارکیا علی میرزا به سیهسالاری ولایت گرگان منصوب شد و تا آخر عمر در این سمت باقی ماند. آیت... مرعشی نجفی با نسبتنامه‌ای که برای سید ظهرالدین مرعشی نوشته نسبت خود را با هفده واسطه به وی رسانده است. از آثار و تألیفات وی کتاب: *تاریخ طبرستان و رویان و مازندران* که شامل: یک مقدمه و شش باب است که در ۸۹۲ ق به پایان رسیده است و حوادث تاریخی تا سال ۸۸۱ ق را دربر دارد. ظهرالدین یک قسمت این اثر را با استفاده از منابع دیگر: و قسمت دیگر آن را خود با استناد به دیده‌ها و شنیده‌ها و اسناد و مدارکی که در دربار آل کیا به آنها دسترسی داشته، نگاشته است. ویژگی‌های این کتاب، روانی و سلامت نثر، دوری از پیچیده‌گویی و بازگویی بسیار ساده وقایع، داشتن دیدگاه شیعی و صراحت گفتار و صداقت نوشتار آن است. در *تاریخ طبرستان* مطالب مفصلی درباره لشکرکشی امیر وجیه الدین مسعود به مازندران و قتل او موجود

ظهیر به دربار مظفرالدین قزل ارسلان عثمان بن ایلدگز، حکمران آذربایجان، راه یافت و قزل ارسلان را به قصاید غرا ستود و از جوایز او بهره‌مند شد.

ظهیر به فارسی و عربی مسلط و در حکمت و شرع صاحب نظر و استاد بود. اشعار عربی او پخته و استادانه است. وی در اشعارش همه‌جا به دانش، علم و کمال خود بالیده و خود را از اقران برتر دانسته است، ولی به ندرت در شعرش از اطلاعات و دانش خود استفاده کرده است (صفا، همان، ص ۷۵۶؛ دولت‌شاه سمرقندی، ص ۱۱۳؛ براون، همان، ص ۶۹۵).

از برخی اشعارش برمی‌آید که به علم نجوم تسلط داشته است؛ زیرا به ابطال توفان در سال ۵۸۲ق حکم می‌کند و در دو قصیده دیگر نیز، که پس از ۵۸۲ق سروده، به واقع نشدن آن اشاره می‌کند. او در رساله ابطال حکم توفان را نوشته و به ممدوحی که او را سرور پادشاهان جهان می‌خواند اهدا کرده است (صفا، همان، ص ۷۵۱).

ظهیرگاه چنان به علم خود می‌بالید که شاعری را دون شأن علمی خود می‌دانست و از آن اظهار نفرت می‌کرد. وی در دوره‌ای می‌زیست که تفاوت‌های مذهبی مناطق کاملاً مشهود بود. بلاد خراسان از جمله شاش، طوس، نساء و ابیورد مذهب شافعی داشتند. حدود نیشابور تا سمرقند و حدود ترکستان و غزنین و ماوراءالنهر همه حنفی مذهب و جبری بودند. در شهرهای آذربایجان تا حدود همدان، اصفهان، ساوه و قزوین نیز مذهب شافعی داشتند و عده‌ای شبیهی و اشعری و کلابی و حنبلی در این حدود زندگی می‌کردند. در ری غلبه با شیعه بود ولی حنفی و شافعی هم کم و بیش وجود داشت. این درحالی است که نگاه مذهبی در شعر ظهیر تقریباً جایگاهی ندارد و در موارد بسیاری ترک ادب شرعی در آنها دیده می‌شود. می‌توان چنین نتیجه گرفت که او درباره اعتقادات

ظهیرالدین ابوالفضل طاهر بن محمد، متخلص به «ظهیر»، شاعر فارسی‌زبان قرن ششم هجری قمری است.

منابع نام پدر او را محمد ذکر کرده‌اند. زادگاه او فاریاب (پاریاب) از روستاهای جوزجان، در مغرب جیحون، بود که محل دقیق آن با خیرآباد فعلی مطابقت می‌کند (صفا، ج ۲، ص ۷۵۱؛ یاقوت حموی، ج ۳، ص ۸۴۰ - ۸۴۱؛ دولت‌شاه سمرقندی، ص ۱۱۰).

ظهیر، بعد از تحصیلات مقدماتی در زادگاه خود، به سوی نیشابور حرکت کرد و شش سال در نیشابور به تحصیل علم و ادب پرداخت و به گفته خودش سرآمد اقران شد. در آنجا به دستگاه عضدالدین طغان شاهین المؤید، حاکم نیشابور، راه یافت و قصاید بسیاری در مدح او سرود. ولی در نیشابور اوضاع بر وفق مراد او نبود و با دلی آزرده آن شهر را به قصد اصفهان ترک کرد. در آن زمان صدرالدین عبداللطیف خجندی، قاضی آن سرزمین بود و منزلش مسکن فضلا و علما و اندیشمندان بود. ظهیر به منزل صدرالدین رفت، ولی چندان به او توجه نشد. او نیز فی‌البداهه قطعه‌ای را در ذم او سرود و به دست خواجه داد (براون، ج ۲، ص ۶۹۴؛ دولت‌شاه سمرقندی، ص ۱۱۲؛ صفا، همان، ص ۷۵۳). مدتی بعد، از اصفهان عازم مازندران شد. در آنجا اردشیزین حسن، شهریار مازندران، به او توجه کرد و از لطف و بخشش او برخوردار شد. ظهیر به «افضل شعرا» معروف شد و بعد از مدتی، از مازندران به آذربایجان، نزد قزل ارسلان، رفت و ظاهراً قبل از رسیدن به تبریز مدت دو ماه در اردبیل اقامت کرد، ولی این بار نیز آن چنان که انتظار داشت به او توجه نشد.

مدت اقامت ظهیر در مازندران معلوم نیست؛ زیرا در این باره نه اشعاری از او به جا مانده و نه در کتب تذکره به آن اشاره شده است. قبل از رسیدن به تبریز، چنان‌که از قطعه‌ای از وی برمی‌آید، مدتی نیز در سراب اقامت کرده است.

حمد رضا شمس اردکانی ve dğr.; تقویم تاریخ فرهنگ و تمدن اسلام و

ایران، (جلد دوم) تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۹۱ ISAM DN. 260936

ZAHIR-I FARYABI (FEED)

GHULAM MUSTAFA KHAN

FOREWORD

It is axiomatic that a University has to be a seat of learning and scholarship, and one of its main functions is advancement of knowledge. We in this young institution have been trying to develop our facilities and resources so that we can launch a programme of advanced studies and research on a substantial scale. We are, however, taking advantage of whatever little is available, and we believe that only a teacher who is himself creating new knowledge can inspire his students, and arouse their curiosity and enthusiasm for more knowledge. Acting on this principle, our members of staff have been engaged in their own studies and research, and the University is glad to present some of the results of these studies to the public.

The University has decided to publish two Journals, one for Humanities and Social Sciences, and another for Natural Sciences. This is the first issue of the Journal for Humanities and Social Sciences, and it is contemplated that this will be followed by subsequent numbers at regular intervals. As our resources and facilities increase, we shall naturally be able to publish these numbers more frequently.

M. RAZI UDDIN SIDDIQI
Vice-Chancellor.

(i)

Diwan-i-Zahir and its Authorship

To the famous Persian poet Zahir-i-Faryabi (d. 598/1201) has been ascribed a Diwan of Ghazals, printed at Lucknow (India) in 1916, with the line, often quoted in his praise, on the title-page:-

دیوانِ ظہیرِ فاریابی در مکہ بدزد اگر بیایی

But a close study of the same reveals that it belongs to his name-sake Zahir of a later period rather than to this poet. The following points need be borne in mind:-

(a) The presence of the pen-name (Zahir) at the end of every Ghazal was not a usual practice in the 6th century A.H. Sana'i (d. 545/1150), the fore-runner in the field of Persian Ghazal, has seldom used his pen-name, and so is the case of Sayyid Hasan (d. 556/1161), Falaki (d. 577/1181), Anwari (d. 585/1189), Jamalud-Din Isfahani (d. 588/1192) etc.¹

(b) The poet has metaphorically used the names of some of the famous books like Kimiya-i-Sa'adat (Ghazali, d. 505/1111), Makhazan-i-Asrar (Nizami, d. 599/1202), Gulshan-i-Raz (Mahmud Shabistari, d. 717/1317), Mutawwal (Taftazani, d. 748/1347), etc. in the following lines:-

اکسیرِ کیمیایِ سعادت دل من ست گوگردِ احمرم کہ طلا را کند نحاس

مخزن اسرارِ معنی ابر گوهر بارِ ماست دُر درجِ معرفت لعل لب گفتارِ ماست

شرح ابروش ز دیاچه آن چہرہ ظہیر شاہ بینی ست کہ از گلشن راز آوردم

شرح مطول سر زلف تو بر ہم ست پنداشت دل چو رمز لبست مختصر شود

If these lines metaphorically refer to those books, it is evident that the poet² lived after 748/1347.

(c) We find still a later reference in the Diwan, regarding the Chahar-bagh—a garden built by Shah 'Abbas the Great (d. 1038/1629) near the Zayinda Rud in Isfahan in 1006 A.H. (1598 A.D.):—

ز سیر چار باغ از دیدہ ام زاینده رود آمد صفاہان بر من بیچارہ زندان ست در واقع

1. Khaqani (d. 595/1198) has, no doubt, used his pen-name in almost all of his Ghazals, but later even Kamalud-Din Ismail (d. 635/1237) has not done so.

2. In the manuscript Diwan of Zahir at Islamia College, Peshawar, we find a hemistich of Hafiz of Shiraz (d. 791/1389) referred to as follows:—

بکویے دوست ظہیر آن چنان کہ حافظ گفت -- تبسمے کن و جان بین چگونہ می سپرم

6. Zāhīr i Fāryābī

Zahīruddīn Abū l-Faḍl Ṭāhīr b. Muḥammad, aus Fāryāb (Cūzcān). Geboren um 550/1156, gestorben 598/1201-2.

Literatur: Hinweise auf Literatur und Quellen bei Šafā, TAI 2, 750, Anm.; Ateš, FME S. 60; s. ferner Kuliew, B.: Zāhīr Fāryābī (über sein Geburtsjahr), in „Norodiy Azii i Afriki“ 1965 (6), 145f.; derselbe: K voprosu o koñčine Zāhira Fāryābī, in „Dokladni Akad. Nauk Azerbayğan SSR“ 22 (VIII)/1966, S. 77-80; Ghulam Mustafa Khan: Diwan i Zāhīr and its authorship, in „Sind University Research Journal“, Arts Series 1/1961, 1-4.

Zāhīrs poetisches *Werk* besteht aus einem *Dīwān*, mit persischen und arabischen Gedichten, einem *Mulammaʿ* und einer Prosavorrede. Der persische Teil enthält *Qašīden*, *Tarkībāt*, *Qiṭʿas*, *Gazals*, *Rubāʿīs*, ein *Maṭnawī*, resp. Lob-, Schmäh-, Liebes- und Gelegenheitsgedichte; der arabische Teil umfaßt *Qašīden* und *Qiṭʿas*, resp. Lob- und Gelegenheitsgedichte. Herausgegeben von Biniš, Taqī, Mašhad 1337 hš. Ältere Ausgaben vermerkt Mušār, KČF 743.

3842

121 Fol. 22 × 12,2 (13,8 × 6,7) cm. 2 Kol. 15 Z. Hellbrauner Lederband mit flachem Medaillon und Randleiste. Innen rot. Klappe entsprechend. Poliertes Papier. Kalligraphiertes Nastaʿlīq in schwarz-goldenem Rahmen. Stellen für Überschriften leer.

a) 1b-82b: *Qašāʿid* und *Tarkībāt*. Blatt 11 sollte nach Bl. 4, 5-10 nach 21 stehen. Anfang:

بحلقه که سر زلف یار بکشاید

b) 82b-84b: zwei *arabische Qašīden*. Anfang:

اهذه زورة من ذات اجال (sic)

124

Benedikt Reinert

c) 84b-85a: das *Maṭnawī* (auf Qızıl Arslān). Anfang:

بر جهان شکره‌ها بسیارست

d) 85a-113a: *Muqaṭṭaʿāt*. Anfang:

خدیو عرصه ملک و پناه دولت و دین

e) 113b-115a: *Ġazalīyāt*. Anfang:

یار می خواره من دی قدح باده بدست

f) 115a-121a: *Rubāʿīyāt*. Anfang:

خسرو چو بخری قدح بر دارد

9. Jht. h. Besitzervermerk vom Jahre 906 h auf 1a.

Oriens, c. 29-30, s. 123-124, 1986 (Leiden)

— Zāhīr-i Fāryābī (FED)

23.11.1982

the detailed or annotated bibliographies in Th. Bianquis, *Damas et la Syrie*, ii, 705-40; L.S. al-Imad, *The Fatimid vizierate, 969-1172*, Berlin 1990, 197-224; Y. Lev, *State and society in Fatimid Egypt*, Leiden 1991, 199-210; M. Gil, *A history of Palestine, 634-1099*, Cambridge 1992, 862-911; A.F. Sayyid, *al-Dawla al-fātimīyya*, 433-55; J.Cl. Garcin (ed.), *États, sociétés et cultures du monde musulman médiéval, X^e-XV^e siècle*, i, Paris 1995, pp. xlii-l; C. Petry (ed.), *The Cambridge history of Egypt*, i, Cambridge 1998, 560-71; for an overview of the general topography of Cairo and the disposition of the caliphal palaces, consult A.F. Sayyid, *La capitale de l'Égypte jusqu'à l'époque fātimide: al-Qāhira et Fuṣṭāt, essai de reconstitution topographique*, Beirut 1998, 209-326.

(TH. BIANQUIS)

AL-MALIK AL-ZĀHIR GHĀZĪ, GHĪYĀTH AL-DĪN, Ayyūbid [q.v.] ruler of Aleppo, third son of Ṣalāh al-Dīn, b. mid-Ramaḍān 568/end of April 1173, d. 20 Djumādā II 613/4 October 1216.

In Rabī' II 579/July-August 1183, after the conquest of Aleppo. Ṣalāh al-Dīn made al-Zāhir nominal regent of the city under the tutelage of an *amīr*. Soon afterwards, in Sha'bān-Ramaḍān 579/November-December 1183, he restructured his realm and gave Aleppo to his brother al-'Ādil [q.v.]. Al-Zāhir returned to the court of his father. The next restructuring occurred three years later after submission of the Djazīra [see ZANGIDS], when Ṣalāh al-Dīn bestowed Aleppo on al-Zāhir, in Djumādā II 582/August-September 1186. During his father's campaigns against the Crusaders in 584/1188, al-Zāhir distinguished himself as a vigorous and able warrior.

At the death of Ṣalāh al-Dīn in 589/1193, al-Zāhir held sway over the principality of Aleppo, from the Euphrates in the east, the borders of Armenian Cilicia in the north, the Crusader principality of Antioch in the west and the Ayyūbid principality of Ḥamāt [q.v.] in the south. In 589/1193 he reinforced al-'Ādil, who had to suppress the rebellion of the dependent principalities in the Djazīra. In the ensuing struggles for supremacy within the Ayyūbid house, al-Zāhir first sided with the coalition of the designated heir al-Afḍal [q.v.] and al-'Ādil against his ambitious brother al-'Azīz 'Uḥmān of Egypt. In Radjab 591/June 1195, when al-Afḍal's incapacity became apparent, al-Zāhir supported al-'Azīz, but the coalition of al-Afḍal and al-'Ādil proved stronger. A reconciliation mainly on the basis of the status quo was reached. During the final stages of the power struggle, al-Zāhir sided with al-Afḍal again, now against a coalition of al-'Azīz and al-'Ādil, who had become al-'Azīz's main supporter. As a result, al-'Azīz was acknowledged as supreme sultan in Egypt and al-'Ādil got Damascus. Al-Zāhir was confirmed in his possessions in 592/1196.

More struggles followed the death of al-'Azīz in Muḥarram 595/November 1198, extending over the next three years. Al-Zāhir favoured al-Afḍal again, now as regent for al-'Azīz's son, al-Manṣūr Muḥammad, in Egypt. Al-'Ādil, at that time besieging Mardīn, was forced to withdraw in order to secure Damascus, besieged by al-Afḍal. In Sha'bān 595/June 1199, al-Zāhir set out to join al-Afḍal. Finally, the coalition broke up, and they lifted the siege of Damascus soon afterwards. The first phase ended in 596/1200 when al-'Ādil took Cairo and deposed al-Manṣūr in order to become supreme sultan himself. However, al-Afḍal now became recognised as supreme sultan by his main supporter al-Zāhir and his northern Mesopotamian allies. Meanwhile, al-Zāhir consolidated his position in northern Syria by conquering various towns and

an attack on Ḥamāt. In Dhu 'l-Ka'da 597/August 1201, al-Zāhir and al-Afḍal besieged Damascus again for over a month, but without success. Finally, in Djumādā II 598/March 1202 al-Zāhir agreed to acknowledge al-'Ādil's suzerainty. He remained outwardly loyal but lived with the persistent threat that his uncle might seize his principality. When in 606/1209 al-'Ādil tried to conquer the Zangid principalities, al-Zāhir tried to maintain the balance of power in northern Mesopotamia and supported diplomatically the besieged lord of Sinḍjār [see ZANGIDS]. The marriage with al-'Ādil's daughter Ḍayfa Khātūn in 609/1212 and the designation of her son al-'Azīz Muḥammad, born in 610/1213, as heir, lowered the tension here.

After al-Zāhir came to terms with his uncle, he turned his attention mainly to the development of the principality of Aleppo. He launched major building projects on fortifications, on religious institutions and on the water supplies (*kanawāt*). He promoted commerce and trade, notably with the Venetians, who in 604/1207-8 were given privileged access to the mint of Aleppo for imported European silver (Pozza, Bates). From Egypt, important scholars and able officials fled to his court, namely, Ibn al-Kifṭī and Ibn Mammāṭī [q.v.]. The historian Ibn al-'Adīm [q.v.] dedicated a treatise to al-Zāhir on the occasion of the birth of al-'Azīz Muḥammad (Brockelmann, I², 405).

At the end of al-Zāhir's reign, the ambitious Armenian king Leon II threatened his realm in the north. Al-Zāhir found a natural ally in Bohemund IV, Count of Tripoli and lord of Antioch. The conquest of the latter city by Leon II in 612/1216 finally brought al-Zāhir in closer contact with the Rūm Saldjūks.

Al-Zāhir died in 613/1216 after a severe illness. His three-year-old son al-'Azīz Muḥammad succeeded him under the tutelage of the *mamlūk* Shihāb al-Dīn Toḡhrīl, whilst Ḍayfa Khātūn became in 634/1236 an influential regent of Aleppo for her grandson al-Nāṣir Yūsuf II [q.v.].

Bibliography: 1. Sources. Abū Shāma, *Dhayl*, ed. 'I. al-'Aṭṭār, Cairo 1947; Ibn al-'Adīm, *Zubda*, ed. S. al-Dahhān, iii, Damascus 1954; Ibn al-Ḥathīb, xi, xii; Ibn Naẓīf, *al-Ta'riḫ al-Manṣūrī*, ed. A. Dūdū, Damascus 1981; Ibn Shaddād, *al-'Alāq al-khaṭīra*, ed. D. Sourdel, *La description d'Alep*, Damascus 1953; Ibn Waṣīl, *Mufarrīḡ al-kurūb*, ed. Dī. al-Shayyāl, i-iii, Cairo 1957-60; Ibn Khallikān, ed. 'Abbās, iv, 6-10; Dhahabī, *Ta'riḫ al-Islām*, ed. 'U.'A. Tadmurī, Beirut 1988-, xli, 158-62; M. Pozza, *I trattati con Aleppo*, Venice 1990.

2. Studies. F.-J. Dahlmans, *al-Malik al-'Ādil*, diss. Giessen 1975; R.S. Humphreys, *From Saladin to the Mongols*, Albany 1977; P. Balog, *The coinage of the Ayyūbids*, London 1980; M. Bates, *Crusader coinage, in A history of the Crusaders*, vi, ed. H.W. Hazard and N.P. Zacour, Madison and London 1989, 421-39; A.-M. Eddé, *La principauté ayyoubide d'Alep (579/1183-658/1260)*, Stuttgart 1999. (S. HEIDEMANN)

AL-ZĀHIR ĆAKMAĆ [see ĆAKMAĆ].

ZĀHİR-I FĀRYĀBĪ, or ZĀHİR AL-DĪN ABU 'L-FADL ṬĀHİR b. Muḥammad AL-FĀRYĀBĪ, Persian poet of the 6th/12th century, born at Fāryāb (modern Dawlatābād) near Balkh about 550/1156, d. 598/1201. As a court poet he served patrons in various parts of Persia; the earliest known to us was 'Aḍud al-Dīn Ṭughānshāh, a local ruler of Nišāpūr. In 582/1186-7 he went to Isfahān and three years later from there to Māzandarān, where he was attached to the *ispahbād* Ḥusām al-Dīn Ardashīr b. Ḥasan of

ظلی گورکانی، محمود میرزا - سلطان محمود میرزای گورکانی

ظهوری کابلی (zo.hu.ri-ye.kā.bo.li)، مسیر ظهورالدین احمد، مشهور به خواجه جیو، فرزند سعدالدین احمد انصاری، سده سیزدهم هجری، پزشک و شاعر کابلی. وی پس از تحصیل علوم مقدماتی، در طب، کیمیا، علم جفر، هندسه، اعداد و دیگر علوم ریاضی تحصیل کرد. در تصوف نیز در طریقه کبرویه سلوک می‌کرد. وی کتابی در طب و کیمیا نوشت که اثری از آن به دست نیامده است. در شعر ظهوری تخلص می‌کرد و دیوان اشعاری از وی از غزل، مخمس، رباعی و مثنوی در دست است که نسخه‌های خطی آن به شماره‌های ۹۰۶، ۱۹۲۶، ۶۶۶/۱، ۸۰۷/۲، ۱۳۷۱، ۴۴۱ در انستیتوی آثار خطی تاجیکستان نگاه‌داری می‌شود.

منابع: تحفة الاحباب فی تذکرة الاصحاب، ۱۱۴؛ دایرة المعارف آریانا، ۲۵۷۵؛ دایرة المعارف ادبیات و صنعت تاجیک، ۴۸۰/۱؛ سیری در ادبیات سده سیزدهم، ۲۸۵؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی انستیتوی آثار خطی تاجیکستان، ۱۸۶/۱-۱۸۸؛ آریانا، سال نهم، شماره نهم، صص ۵۰، ۵۱، ۵۲.

حجنتی

ظهوری هروی (zo.hu.ri-ye.ha.ra.vi)، عبدالله، سده چهاردهم هجری، شاعر افغانستانی. وی در هرات زاده شد و در بخارا برآمد. ظهوری در این شهر دکان‌دار بود و در همین دکان به آتش سوخت. از میان شاعران همروزگار او که وی با بیشتر آن‌ها ارتباط داشت، می‌توان از مصاحب و ملاشمس‌الدین شاهین یاد کرد. عبدالله ظهوری از شاعران سبک بازگشت افغانستان بود و از اشعاری که به پیروی از حافظ سروده بود، دیوانی ترتیب داد. از آن دیوان ابیات پراکنده‌ای در تذکره‌ها به جا است.

منابع: آثار هرات، ۳۸۶-۳۸۴/۲؛ تذکرة الشعراء محترم، ۲۲۷-۲۲۸؛ دایرة المعارف آریانا، ۶۱۶/۳؛ ۹۰۳/۵؛ نمونه ادبیات تاجیک، ۴۱۱/۲.

م. اسماعیل پور

ظهیرالدین سگزی (za.hi.rod.din-e.sag.zi)، امیر ظهیرالدین نصیر سیستانی / سموری سجزی، سده ششم و هفتم هجری، شاعر، خوش‌نویس و دانشمند ایرانی. از زندگی او آگاهی چندانی در دست نیست جز آن‌که یک بار وی را که گویا از امرای سیستان

بود، برای رساندن پیغامی به غور نزد سلطان غیاث‌الدین محمد سام (۵۳۶-۵۹۹ق) فرستادند. در آن‌جا وی را بزرگ داشتند و فخرالدین مبارک‌شاه، وزیر دربار غوریان (۶۰۲-۶۰۳ق) به او انعام بسیار داد. ظهیرالدین هم در پاسخ شعری سرود و مبارک‌شاه را در آن مدح گفت که این شعر و ابیاتی دیگر از او در تذکره‌ها به جا است.

منابع: تاریخ نظم و نثر در ایران، ۴/۱؛ دایرة المعارف آریانا، ۴۷۳/۳؛ الذریعه، ۴۷۰/۹، ۶۵۸؛ صفت ابراهیم، زیر «ظهیرالدین سجزی»؛ غوریان، ۲۶۸-۲۶۹؛ لباب‌الالباب، ۱۳۳/۱-۱۳۷؛ مجمع‌الفصحاح، ۸۵۰/۲-۸۵۱؛ عتیق‌الله معروف، «غور و غوریها»، آریانا، سال بیست و دوم، شماره ۳ و ۴، صص ۵۲-۵۳.

م. اسماعیل پور

ظهیرفاریابی (za.hir-e.fār.yā.bi)، ابوالفضل طاهرین محمد، - تبریز ۵۹۸ق، شاعر ایرانی. از مردم فاریاب نزدیک بلخ بود. در زادگاهش به سرودن شعر آغاز کرد. سپس به نیشابور رفت. در آن‌جا چند سال به ادامه تحصیل پرداخت و عربی و فلسفه و منطق و نجوم آموخت و پس از آن به خدمت طغان‌شاه بن مؤید، حاکم نیشابور درآمد. وی تا ۵۸۲ق در دربار طغان‌شاه بود و اشعاری در ستایش او و ویرانش می‌سرود. در این هنگام پیشگویی نجومی انوری را در وزیدن طوفانی مرگبار رد کرد و خشم طغان‌شاه را برانگیخت. ظهیر پس از این، نیشابور را ترک کرد و به اصفهان رفت و خواست تا در خدمت صدرالدین خجندی، قاضی‌القضاة شافعی قدرتمند اصفهان، درآید. با این‌که از بی‌اعتنایی صدرالدین رنجید و اصفهان را ترک کرد، قصایدی در ستایش خجندی از ظهیر باقی مانده است. ظهیر از اصفهان به مازندران رفت و حسام‌الدوله اردشیر بن حسن باوندی شاه مازندران (۶۰۳-۶۰۴ق) را ستود. از آن‌جا به آذربایجان رفت و به خدمت اتابک نصره‌الدین ابوبکر شیکین درآمد و سال‌ها در آن‌جا ماند و برایش شعر گفت. ابوبکر نیز پیش از همگان به او توجه کرد. ظهیر در سال‌های پایانی زندگی، دربار را ترک کرد و انزواگزید. آرامگاه وی در کوی سرخاب تبریز است. جز این‌ها ظهیر ممدوحان دیگری، مانند طغرل بن ارسلان، آخرین پادشاه سلجوقی (۵۹۰-۵۹۱ق)، قزل‌ارسلان ایلدگوز (۵۸۸-۵۸۹ق)، اتابک آذربایجان و وزیران و درباریان سلجوقی داشت. دولت‌شاه او را شاگرد رشیدی سمرقندی سراینده منظومه مهر و ماه می‌داند و جز این نامی دیگر از آموزگاران او در

121, 385). Several medieval settlements of varying importance were also known by that name: mere villages in Sogdiana and western Khorasan (Barthold, *Turkestan*³, p. 138; Hāfez-e Abrū, II, pp. 57, 203); a small town and district in southern Fārs (Le Strange, *Lands*, pp. 257 n., 296); and a much larger city in Gūzġān (northern Afghanistan), present-day Kayrābād, near Dawlatābād (-e Maymana; q.v.; Le Strange, *Lands*, p. 425; Barthold, p. 33; Ball, I, pp. 150-51). The striking fact that none of these old Fāryābs has retained its former name underlines the vulnerability and instability of settlements built along rivers and liable to destructive floods (for an example in Kermān, see Sykes, pp. 269-70). It was, however, the Mongol invasion of 617/1220 that ruined Fāryāb in Gūzġān.

The name of that once prosperous city was revived in 1344 Š./1965, when the high governorate (*ḥokūmat-e 'alā*) of Maymana, which had remained an independent administrative division in Afghanistan since the annexation of the Uzbek khanate of Maymana in 1293/1876, was elevated to the rank of province (*welāyat*) under the name Fāryāb. The province was, however, about twice as large as the former administrative division because it also incorporated two major districts (*ḥokūmat*) detached from the province (*nā'eb al-ḥokūmagī*) of Torkeštān: Darzāb-Gorzīvān and Andkūy-Dawlatābād. In the early 1980s the district (*woloswālī*) of Darzāb was again detached from Fāryāb and returned to the neighboring province Jōzġān. At present Fāryāb province covers 21,141 km². Straddling the boundaries between several major geohistorical regions, mainly Turkestan and Khorasan, it lacks real unity. The northern part is in the western extremity of the Afghan Turkestan lowlands, on the edge of the Kara Kum desert, including the big oasis of Andkūy/Andkūy (q.v.) and some of the lowest elevations in Afghanistan (257 m on the border with Turkmenistan); Turkic-speaking populations (Uzbek, Turkmen) predominate. The westernmost area (Qayṣār) is an outpost of Bādġīs (q.v.), the eastern extremity of greater Khorasan, largely repopulated by Paštūn colonists. The southern region, or Kōhestān, extends over the central Band-e Torkeštān (q.v.) ridge, with elevations of more than 3,000 m and sparsely distributed Persian-speaking villages. The provincial capital, Maymana, is strategically located at the intersection of the roads linking all these regions.

Other than Maymana, the only localities with urban status in the province are Andkūy (13,000 inhabitants in 1358 Š./1979) and Dawlatābād (q.v.). The population, recorded at 541,706 settled inhabitants in the census of 1358 Š./1979, is so unevenly distributed (Table 1) that the comparatively high provincial density of twenty-six inhabitants per km² has only limited geographical significance. Furthermore, Fāryāb is among the Afghan provinces with the highest number of nomads (ca 4,000 families, or 25,000 persons, mainly Paštūn; Table 1).

For a summary of the most important available data about population and land use, see Tables 1-2.

Bibliography: W. Ball, *Archaeological Gazetteer of Afghanistan*, 2 vols., Paris, 1982. W. Barthold, *An*

Historical Geography of Iran, tr. S. Soucek, Princeton, N.J., 1984. Hāfez-e Abrū, *Tārīḫ II. Bakš-e joġrāfiā-ye Korāsān*. tr. D. Krawulsky as *Horāsān zur Timuridenzeit nach dem Tārīḫ-e Hāfez-e Abrū*, 2 vols., TAVO, Beihefte 46/1-2, Wiesbaden, 1984. M.-H. Pāpolī Yazdī, *Farhang-e ābādīhā wa makānhā-ye maḏhabī-e kešvar*, Mašhad, 1367 Š./1988. P. M. Sykes, *Ten Thousand Miles in Persia or Eight Years in Iran*, London, 1902.

(DANIEL BALLAND)

Zahiri: fary

FĀRYĀBĪ, ZAHĪR-AL-DĪN ABU'L-FAẒL TĀHER b. Moḥammad, Persian poet who used Zahr as his pen name. He was born at Fāryāb, modern Dawlatābād, in the province of Jūzġān near Balk (qq.v.), probably about 550/1156, or in 1160 according to Kuliyevev (Rypka, *Hist. Iran. Lit.*, p. 209; Kuliyevev, pp. 145-46); the occurrence of Turkish words in his poetry gave rise to the assumption that he was of Turkish origin (Rypka, *Camb. Hist. Iran*, p. 577). Zahr-al-Dīn died in Rabī' I 598/November-December 1201 at Tabrīz and was buried in the graveyard of poets at Sorḳāb (*Tārīḫ-e gozīda*, ed. Browne, pp. 737-38). From his works it appears that he was a *poeta doctus* with a good education in Arabic and sciences, especially astronomy. For several years he wandered from court to court writing eulogies for many different patrons. As a young poet he enjoyed the protection of 'Azod-al-Dīn Toġānšāh b. Mo'ayyad (d. 582/1186), the local ruler of Nīšāpūr. In 582/1186 he wrote an astrological treatise refuting the prognostication of a hurricane, which, according to legend, was made by Anwarī (q.v.). In the same year Zahr went to Isfahan, where he found a new patronage with the Āl-e Koġand, a family of Hanafite scholars who as *šads* exercised political control over that city. In 585/1189 he traveled further to the court of the Bavandid Espahbad Ḥosām-al-Dawla Ardašīr in Māzandarān; eventually he settled down at the court of the Ildegozid *atābegs* in Azerbaijan. His most important patrons were Moẓaffar-al-Dīn Zezel Arslān (581-87/1186-91) and Noṣrat-al-Dīn Abū Bakr (591-607/1195-1211), to whom he dedicated many *qašīdas*. In one poem he addressed himself to the Saljuq sultan Rokn-al-Dīn Toġrel III (571-90/1176-94). Zahr is said to have abandoned court poetry to withdraw into a secluded life during his final years.

Zahr became especially known as a panegyrist who has been often compared to Anwarī and Kāqānī, the masters of the courtly *qašīda* of his age. He wrote, however, in a simpler and more fluent style, avoiding the excessive use of learned allusions and Arabic words. Edward G. Browne judged his verse as being "polished, graceful", but also "rather insipid" and "without the occasional outbursts of invective, satire, or deep feeling which redeem the poems of Anwarī and Khāqānī" (p. 414). The influence of Anwarī, which is evident in Zahr's *qašīdas*, led in the 13th century to a debate on the respective merits of the two poets, in which Majd b. Hamgar and Emāmī Heravī participated (cf. *Dīvān-e*

1977
MAY 10
1977

Blois, François de, *Persian literature: a Bio-bibliographical survey: poetry of the pre-Mongol period*, London 2004. pp. 460-466 . İSAM DN:170961

311. *Zahiri Farzani*
 311. **Zahīr** al-dīn Abū l-Faḍl Ṭāhir b. Muḥammad Fāryābī was, like his contemporary Athīr Akhsīkatī, a native of Eastern Iran who emigrated to the North-West. His first major patron seems to have been the ruler of Naisābūr, the 'King of the East' 'Aḍud al-dīn Ṭoghān-shāh, who died in Muḥarram 582/1186,⁴ the dedicatee of about a dozen of his poems. Ibn Isfandiyār says that for some time **Zahīr** served at the court of the Bāwandid ruler of Ṭabaristān, Ḥusām al-daulah Abū l-Ḥasan Ardashīr b. al-Ḥasan (568/1173 to 602/1205-6), and then departed, with Ardashīr's permission, to 'visit' the atabeg of Azerbaijan Qızıl Arslān b. Ēldügüz (582/1186 to 587/1191). Poems to both of these (a rather larger number to the latter) can be found in his *diwān*. After the death of Qızıl Arslān, **Zahīr** praised the atabeg Nuṣrat al-dīn Abū Bakr (591/1195 to

607/1210), his principal patron. However, it must be said that although a good number of poems do mention this ruler by name (i.e. Abū Bakr) there are at least two odes¹ to his contemporary Nuṣrat al-dīn Bēshkīn, the ruler of Ahar and dedicatee of Nizāmī's *Iskandar-nāmah*.² It is therefore possible that some of the many poems which mention only 'Nuṣrat al-dīn', without personal names, might in fact have been directed towards the latter, rather than the atabeg. There is also at least one poem to the [558] Seljuq Ṭoghrlī III³ and one to Khāqānī's patron Akhsatān.⁴ Several poems are addressed to one or more of the Khujandī *ṣadr*s of Isfahan, and to various ministers.

Mustaufī says that **Zahīr** died in Tabrīz in 598/1201-2. Some copies of his *diwān* contain a preface⁵ (inc. *sipās bē nihāyat u aḥrīn bē pāyān qādir-e rā kih du sham' dar hujrah i dimāgh i mā afrōkht*), the author of which (not named, but evidently the Shams al-dīn Sujāsī who, again according to Mustaufī, collected **Zahīr**'s poems)⁶ states that he had hoped to meet **Zahīr**, but that the latter had died before he could do so. He thereupon collected **Zahīr**'s poems and dedicated the compilation to the wazīr Majd al-daulah wa l-dīn.

Zahīr is a poet who has been particularly badly served by the copyists and printers. At least some of the editions lithographed in India ostensibly of the *diwān* or '*Kulliyāt*' of **Zahīr** Fāryābī contain the works of a different and much later poet (according to Nafīsī the 11th/17th-century writer **Zahīr** Shīrāzī), while the old Tehran edition (and evidently many of the manuscripts) contains many poems by Shams Ṭabasī. Ṭāqī Bīnīsh, in his careful edition of **Zahīr**'s *diwān*, has attempted to eliminate the spurious poems, but since he had only late manuscripts at his disposal his results cannot be regarded as altogether final.

Mss.: **Dublin** Beatty 331 (Copied by Murshid al-Kātib and dated 20 Dhū l-hijjah 882/1478); Beatty 262 (Copied by Shāh Qāsim and dated

¹The poem beginning on p. 52 of Bīnīsh's edition mentions Bēshkīn in the verses as well as in the superscription in Ms. *alif*. The poem beginning on p. 243 mentions 'Nuṣrat i dīn Bēshkīn' in the verses and names this king again in the superscription in Ms. *alif*. The rubrics in other Mss. identify Abū Bakr as the dedicatee of both poems, as does Bīnīsh.

²The historical material concerning this ruler is collected above, p. 443 n. 2.

³The name Ṭoghrlī is mentioned on p. 42.

⁴P. 132.

⁵See Bīnīsh's edition, p. 2-9.

⁶See above, p. 536.

⁴Ibn al-Athīr, *al-Kāmil fi l-tārīkh*, ed. Tornberg, XI p. 249.